

نگاه مخالف

گرتای رسانه‌ای

● **امیررაცი فرد:** چند صباحی است که مباحث محیط‌زیستی با استقبال خیره‌کننده نهاد‌های غیردولتی در جهان مواجه شده است؛ اعتراضاتی که بیشتر جنبه نمادین داشته است. برای مثال اعتراض فعالان محیط زیست در هفته مد ایتالیا یا فرانسه و خاک‌سپاری نمادین کره‌زمین به‌دست این گروه‌ها که صد البته حتی سبب تأخیر در شروع به‌کار فعالان مد و لباس نیز نشد. آنچه واضح است استفاده بی‌رویه بشر از سوخت فسیلی و تولید کربن و همچنین مصرف بیش از اندازه اکسیژن در صنایع، به‌ویژه دفاعی، زیست بشری را با چالشی بزرگ مواجه کرده است که قطعا به واکنشی سریع و درخور توجه از جانب دولت‌های درگیر این حوزه نیاز دارد. حال پرسش اساسی اینجاست که کدام دولت‌ها درگیر حوزه محیط زیست هستند و باید به تاریخ بشريت پاسخ‌گو باشند؟! در این زمینه می‌توان به چند مثال واضح اشاره کرد:

۱- ارتش آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انواع انرژی در جهان شناخته می‌شود. ماشین تولید اسلحه آمریکا و ارتش آن در هر روز به اندازه کل جنگ جهانی دوم انرژی مصرف می‌کند و لازم به توضیح نخواهد بود که این صرف انرژی چه میزان از اکسیژن جو را مصرف می‌کند.

۲- طبق آمار رسمی منتشرشده کل میزان مصرف انرژی در آسیا یا چهار میلیارد جمعیت، یک دهم اروپا و آمریکای ۴۰۰ میلیونی است و این یعنی شناخت اساسی کانون حملات مرک‌بار به محیط زیست. ۳- پرواز یک جمبوجت به‌تنهایی اکسیژن ۱۲۰۰ سال یک انسان را مصرف می‌کند. در این مورد یک پرسش شاید راهگشای چرایی طرح مثال باشد: در روز چند جمبوجت از بنگلادش پرواز می‌کند و چند جمبوجت از فقیرترین کشور اروپایی؟

۴- بازهم طبق آمار موجود یک خانواده استرالیایی در سال سه تا چهار گاو را می‌خورند. آیا می‌دانید علوفه این دام‌ها چگونه تأمین می‌شود؟ واردات علوفه استرالیا از چین و برزیل نمایانگر عمق فاجعه بشری و زیست‌محیطی موجود است. حتی گمانه‌زنی‌هایی مبنی‌بر دلیل آتش‌سوزی جنگل‌های آمازون وجود دارد که به تعدمی‌بودن این حادثه یا تعلل تعمدی در کنترل آتش اشاره دارد تا این زمین‌های سوخته زیر کشت علوفه مورد نیاز سایر کشور‌های متمول برود! حال با توجه به مثال‌های فوق‌الذکر به‌خوبی می‌توان هدف مشخص اصلاحات صنعتی و تلاش برای کنترل مصرف‌گرایی بی‌رویه را تعیین کرد. به‌تازگی انتشار ویدیویی کوتاه از دختری ۱۶ ساله اهل سوئد که با خمشی تصنعی و لحنی امرانه در حاشیه سازمان ملل دولت‌های عضو این سازمان را درباره نابودی محیط زیست مورد عتاب قرار می‌دهد جهان رسانه را در بر گرفته است. دختری از کشوری متمول در اروپا ناگهان به یک

فعال اجتماعی بدل می‌شود؛ شاید تا اینجای کار هم ایرادی ندارد اما داستان از جایی جالب می‌شود که تمام رسانه‌های مهم جهان اخبار این دختر حالا فعال اجتماعی‌شده را مخابره می‌کنند؛ از بی‌بی‌سی و سی‌ان‌ان تا فاکس‌نیوز و روزنامه‌های پرتیراژ آمریکا. رفتار رسانه در قبال این دختر که به‌صورت کاملا هدایت‌شده در جریانی قرار داده شده است تا احتمالا در انتهای آن نوایه سیاسی و اقتصادی نصیب حامیان او و رسانه‌های معرفی‌کننده‌اش قرار گیرد. مهم‌ترین قسمت بازی گرتا و محیط زیست است. راست افراطی که در پنج کشور و اقتصاد بزرگ اروپا قدرت را به دست گرفته است، اینک با چالشی بزرگ روبه‌رو است؛ چالشی که نمی‌تواند شانه از آن به بی‌بردا واقعیت‌های زیست‌محیطی چیزی خلاف بغض مصنوعی گرتا‌ها است. خلاف جریانی که هدفش رسیدن به یک پیروزی سیاسی در عرصه جهانی در برابر یک قدرت هم‌تراز با بالاترش است. امروز اگر بغضی گلو را بگیرد ناسیونالیسم‌کور آمریکایی است؛ ناسیونالیسمی که به بریتانیا هم دیکته شد. چیزی که دیگر به صورت رسمی تنها سود را می‌شناسد و حقوق بشر و مدغعه‌های زیست‌محیطی را در مرزهایش خلاصه می‌کند. گرتا آمد و فریاد زما بر سر چه کسی؟ بر سر کدام نهادها؟ آیا گرتا می‌داند که بزرگ‌شدنش در رسانه‌هایی که ۴۰ هفته اعتراض جلیقه‌زده‌ها را سانسور کردند، می‌تواند چه معنایی داشته باشد؟

دغدغه گرتا و سایر گرتاها در بهترین حالت تلاش برای آسایش بیشترشان است و نه بیشتر. اما امروز در همین کره خاکی دو میلیون آواره و پناه‌جویی را نظاره می‌کنیم که با تسلیحات دشمنان اصلی محیط زیست به مرگ هر روز‌شان راضی شده‌اند و هیچ گرتایی برایشان از آن‌سوی اقیانوس با یک جمبوجت در مقر سازمان ملل بغض نمی‌کند!

اینجاست که اقتصاد سیاسی راست افراطی در اروپا و آمریکا همچنان در راستای سود بیشتر و حاکمیتی قوی‌تر کام برمی‌دارد و در این میان محیط زیست هم به کالایی لوکس برای کاسبی آینده این جریان بدل خواهد شد.

روزنامه شتر

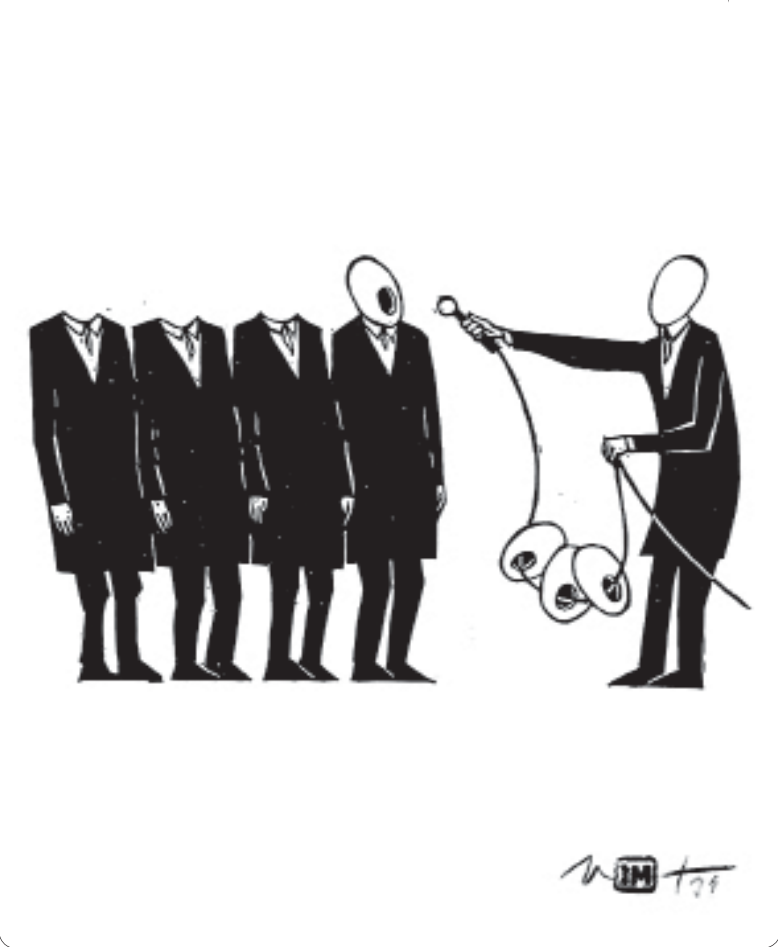
شنبه ۶ مهر ۱۳۹۸ = ۲۸ محرم ۱۴۴۱ = ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۹ = سال هفدهم = شماره ۳۵۳۵ = ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۱:۵۵ = اذان مغرب ۱۸:۰۱ = اذان صبح فردا ۴:۲۴ = طلوع آفتاب ۵:۵۷

روزنارخرا

کارتون خواب



میهایی ایگنات



دغدغه‌های یک آموزگار

شکلات پدر بزرگ

«عجب حکایتی! آدم گاهی کارهایی می‌کنه که از پیامدهای مثبت و منفیش بی‌خبره. سه‌ه‌ند جان باز خوشحال‌ترم کردی! برایت بهترین‌ها را آرزو می‌کنم و…».

سه‌ه‌ند درمقایسه‌با دانش‌آموزان دیگر درشت‌هیکل، خوش‌تیپ و با سبسنه‌ای ستبر بود. به اقتضای ورزشش که بوکس بود و البته جسارت ذاتی و تربیتی‌اش، خود را سرکوب نمی‌کرد و در خیلی از موقعیت‌ها از باورهای سیاسی، اجتماعی و حتی موقعیت آموزشی‌اش دفاع می‌کرد. این رفتارها به مذاق بسیاری از معلمان و کادر مدرسه خوش نمی‌آمد.

در همان زمان‌ها بود که پدرش نیز فوت کرد و او را که فرزند ارشد خانواده بود، بیش از پیش تحت فشار و استرس قرار داد. البته موضع من در برابر این بچه‌ها همیشه احترام بوده و دست‌برقضا بیشتر وقت‌ها از آنها احترام دیده‌ام، به‌خاطر اینکه بله قربان‌گو نبودم، اذیتم می‌کردند. تلفنی از جفای دست‌اندرکاران مدرسه چنین می‌گفت: در آن سال‌ها مقام دوم بوکس استان تهران را به‌دست آورده بودم. از من پرسید که فکر می‌کنید نمره ورزشم چند شد؟ با سکوت من ادامه داد، ۱۱۲! ش‌وربختانه در بسیاری از موارد ما این حرف‌ها عکس یک شکلات را برابیم فرستاد و نوشت: «این شکلات رو که می‌بینم یاد شما و پدربزرگ خدا بیا‌رمزم می‌ق‌م‌م». پرسیدم موضوع این شکلات چیه؟ نوشت: «سال ۷۸ پدربزرگم فوت کرد؛ همیشه از این شکلات‌ها به من می‌داد.

سال آخر دبیرستان که با شما درس داشتیم کنکور آزمایشی می‌دادم. با تقلب دو، سه بار رتبه یک کشور شدم. شما روز تقدیر از من این شکلات رو بهم دادید. من یاد پدر بزرگم افتادم! از تقلب شرمسار شدم و با اینکه خیلی مغرور بودم سر کلاس گریه‌ام گرفت. از اون روز قول دادم که دیگه در هیچ جای زندگی‌ام تقلب نکنم و تا الان

این کار رو کردم؛ به همین خاطر یاد شما افتادم». بغض کردم و اشک در چشمانم جمع شد. نوشتم:



یک کارشناس تعلیم و تربیت در برنامه‌ای تلویزیونی درباره ویژگی‌های نظام آموزشی‌ما از اصطلاح «مپ‌بزنینی» یاد کرد. اقرار می‌کنم تا آن لحظه این اصطلاح به گوشم نخورده بود و هنگامی که او دراین‌باره توضیح داد، متوجه شدم که چقدر درست و بجاست. اتومبیل وارد مپ‌بزنین می‌شود، مامور سر شلنگ را در حفره باک خالی قرار می‌دهد و بی‌آنکه بداند صاحب اتومبیل کیست و چه‌کاره است و در چه شرایطی قرار دارد، باک را پر می‌کند و این همان کاری است که ما در مدارس و حتی دانشگاه‌هایمان انجام می‌دهیم. به عنوان کسی که بیشترین و بهترین سال‌های عمرش را در زمینه آموزش –چه دبیرستان و چه دانشگاه و مراکز آموزشی آزاد- صرف کرده، گواهی می‌دهم که ناکارآمدترین، بی‌هوده‌ترین و مضرت‌زن نظام آموزشی به تبع آن پرورشی همینی است که ما دچارش هستیم و این درد ریشه‌ای دیرینه دارد. همه ما از درس و مدرسه خاطرات تلخ بسیار در سینه داریم.

مشق شب، ترس از نتوانستن حل یک مسئله هندسی یا جبر و کتک‌خوردن پای تخته، روز آخر مدرسه و پاره‌کردن کتاب‌ها و جزوه‌ها از سر نفرت و انبوهی خاطرات ریز و درشت دیگر که سرجمع مدرسه را به شکنجه‌گاه تبدیل می‌کند و این روند همچنان ادامه دارد. من در طول دوران تحصیل فقط دو معلم درخمند و مهربان را در ش‌هران به یاد می‌آورم؛ نخست زنده‌باد «محمدعلی نشاط» معلمی که در این همه سال یادش از دل و ذهن من بلکه صدها نفری که شاگردش بوده‌ایم، بیرون نرفته است. خوشبختانه در زمان حیات ایشان، باعث شدم مجله رشد معلم به سراغش برود و گفت‌وگوی مفصلی با او و شاگردان قدیمی‌اش انجام دهد و یک یادگاری خوب از او بماند. دیگری آقای عابدین‌نژاد است که گمان می‌کنم هنوز در قید حیات باشند. چند سال پیش که در حال ساختن فیلم مستندی با نام «مدرسه‌ای که می‌رف‌تیم» بودم، ایشان در فیلم حضور و همکاری پررنگی داشتند. آقای عابدین‌نژاد، در خلال درس اصلی از گفتن داستان‌ها و حکایات جذاب هم غافل نمی‌ماند، به یاد دارم که در کلاس چهارم، او در دو هفته داستان رستم و سهراب از شاهنامه را با چنان لحن جذاب و گرمی روایت کرد که در پایان هنگامی که رستم پهلوی پرش را با خنجر می‌درد و آه از نهادش برمی‌خیزد، تقریباً همه بچه‌های کلاس به گریه افتاده بودیم. جز این، من خاطره خوشایندی از درس و مدرسه ندارم و راستش چیزی جز تفر در عمق وجودم از این همه خشتون و بیگاری احساس نمی‌کنم. هرگز تفهیمید چ‌ن‌را باید جبر یاد بگیریم که هرگز در طول زندگی با آن سروکار نخواهیم داشت؟ چرا باید طول و عرض راه‌آهن شوروی سابق را از بر کنیم، درحالی‌که همین اطلاعات را درباره کشور خودمان نداریم و نمونه‌های دیگری از درس‌های

آینه‌های محدب

تخته سیاه مرد



احمد طالبی‌نژاد

بی‌حاصلی که نه به درد دنیای‌ما‌ن می‌خورد و نه آخرتمان... . به گمانم نظام آموزشی کشورمان حتی از نظام آموزشی مدرسه دارالفنون که به دست باکفایت امیرکبیر بنا نهاده شد هم عقب‌مانده‌تر است. تاکنون دو بار نظام آموزش‌وپروش ایران دچار تحول عمیق شده است؛ یکی همان تأسیس دارالفنون و دوم بار هنگامی که زنده‌باد ملک‌الشعرا‌ی بهار شد وزیر فرهنگ و نظام مدرسه‌ای دبستان و دبیرستان را دایر کرد، ولی هر دو تحول در طول زمان دچار باطل‌کلیفی شدند و نتیجه‌اش شده است وضعیت فعلی. در دورانی که دکتر نجفی وزیر آموزش‌وپروش بود، من هم کارشناس دفتر تکنولوژی آموزشی بودم، طرحی مطرح شد به نام «دانش در آینه تصویر»؛ به این معنا که در کنار هر کتاب درسی، یک فیلم کمک‌آموزشی هم تولید شود و همراه کتاب به سراسر کشور ارسال شود. طرح بسیار بلندپروازانه و انقلابی‌ای بود و در صورت تداوم، شاید که می‌توانست این نظام آموزشی ا‌ثر را به سوی تعالی و تحول رهنمون شود. اما طرح شکست خورد؛ چون نخستین کسانی که با آن مخالفت کردند، خود معلمان بودند که تصور می‌کردند ناآشان بریده خواهد شد؛ حق هم داشتند چون توجیه نشده بودند که مزایای این طرح تحول چیست. بعدها هم که وزیر عوض شد و ماجرا بی‌سرانجام ماند. درحالی‌که تداومش می‌توانست آموزش ذهنی را به آموزش عینی تبدیل کند. در نظر داشته باشیم که در اغلب مدارس اتاقی یا اتاقی به نام آزمایشگاه وجود دارد که معمولا در طول سال درش بسته است و گاهی به‌صورت نمایشی باز می‌شود تا مثلاً دانش‌آموزان از اینکه فلان ماده وقتی با بهمان ماده در لوله آزمایش ترکیب می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد و بچه‌ها ذوق کنند. در فیلم‌های آموزشی که با خون دل تولید می‌شدند، عملاً بچه‌ها همه این اتفاق‌ها و چیزهایی از قبیل در درس‌های جغرافیا، تاریخ، فیزیک، شیمی، زیست، و... را به‌صورت عینی می‌دیدند. مولانا گفته است «آنچه یک دیدن کند ادراک آن، با هزاران گفت‌ناید در بیان»، به عنوان حسن ختام به یک خاطره اشاره کنم همان سال‌ها در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی تصمیم گرفته شد درس‌های تاریخ و تاریخ ادبیات دوره دبیرستان به صورت فیلم تولید شود، از سوی مدیرکل وقت دفتر تکنولوژی آموزشی که مجری این طرح‌ها بود، مامور شدم تا کارگردان مناسبی را انتخاب کنم و پیشنهاد دهم که بی‌درنگ زنده‌باد علی حاتمی را پیشنهاد دادم و خود مامور مذاکره را باو شدم. با این پیشنهاد موافقت کرد؛ اما برای تولید فیلم‌ها چنان رقم بالایی را درخواست کرد که تقریباً معادل بودجه سالانه وزارت آموزش‌وپروش در آن دوران بود. اگر دست من بود حتماً می‌پذیرفتم ولی خب آقایان زیر بار نرفتند. بگذریم! نظام آموزشی و پرورشی ما کارآمد که نیست هیچ. بی‌خاصیت‌ترین تیزر هست. عزمی ملی می‌خواهد تا تحولی اساسی و بنیادین در ایران را صورت پذیرد و آن را به مرکزی برای جذب و همکاری نخبگان همه رشته‌ها تبدیل کند. نه اینکه هرکس هیچ جایی دستش بند کار نشد، برود سراغ آموزش‌وپروش که دیوارش از همه دیوارهای جهان کوتاه‌تر است.

روزها

روبه‌راه باشی حسین آقای دهلوی

جدی در حوزه آموزش موسیقی بدل شد و هنوز هم شیوه آموزشی‌اش زبانزد اهل فن است. همه اینهایی که حسین دهلوی به یاد نمی‌آورد در یک کفه ترازوست و اپرای همچنان برزمین‌مانده مانا و مانی در طرف دیگر، او برای ساخت این اپرا که ساختش سه سال به طول انجامید، تاکنون موفق نشده است به‌خاطر برخی محدودیت‌ها آن را به اجرا دریاورد و چه چیزی سخت‌تر برای یک هنرمند که حاصل عمر هنری‌اش، نتواند برای مردمش اجرا شود. خالق اپرای مانا و مانی یک خدمت بزرگ دیگر هم به موسیقی ایرانی کرده است؛ خدمتی که حتما این روز‌ها را به یاد نمی‌آورد. خدمت بزرگ او حاصل ۴۰ سال تجربه‌اش در تلفیق موسیقی با شعر است که کتاب «پیوند شعر و موسیقی آوازی» خلاصه این ۴۰ سال تجربه اوست. حسین دهلوی شاید از تمام اینها چیزی یادش نباشد، اما که با یادمان هست؛ ما که می‌دانیم او چه خدمتی، هم به نفس می‌کشد، ما که می‌دانیم او چه خدمتی، هم به موسیقی ایرانی کرده است، هم به پژوهش موسیقی و هم به مدیریت و سازماندهی آکادمیک موسیقی. ما که می‌دانیم او چه آثار ماندگاری برایمان خلق کرده است و چه نوا‌ها که در فتنه‌های ایران به صورت هفتگی در تلویزیون به اجرای برنامه می‌پرداخت. او آن سال‌ها که رئیس هنرستان موسیقی ملی بود هم به یاد نمی‌آورد؛ هنرستانی که با حضور او به یک آکادمی حسین‌ه‌لوی... .



پژمان موسوی

حسین دهلوی این روز‌ها درگیر بیماری فراموشی است. دقیقاً همین روز‌هایی که جشن ۹۲ سالگی زادروزش را باید در کنار خانواده و شاگردان و دوست‌ارانش جشن می‌گرفت؛ چقدر بد؛ او دیگر چیزی از گذشته به یاد نمی‌آورد. مثلاً دیگر به یاد نمی‌آورد آن روز‌های ابتدایی تارنوازی را نزد پدر و سپس گرایش به ویلن‌نوازی را به تشویق مادر و آموزش‌های حرفه‌ای را نزد ابوالحسن‌خان صبا آموخته بود. دهلوی حتماً به یاد نمی‌آورد او که نخستین چهره‌هایی است که به عنوان پدر و مادرها، معلّم‌ها، دست‌اندرکاران ملی و بین‌المللی آموزش آهنگ‌سازی دید و رسماً در سال ۳۹ فارغ‌التحصیل آهنگ‌سازی از هنرستان عالی موسیقی شد. استاد بزرگ روزگار ما حتماً روز‌های خوش ارکستر شماره یک هنرهای زیبا را به یاد نمی‌آورد؛ همان ارکستری که او رهبری‌اش را بر عهده داشت و از زمان افتتاح تلویزیون ایران به صورت هفتگی در تلویزیون به اجرای برنامه می‌پرداخت. او آن سال‌ی را که رئیس هنرستان موسیقی ملی بود هم به یاد نمی‌آورد؛ هنرستانی که با حضور او به یک آکادمی حسین‌ه‌لوی... .

پرنده آبی

فعالیت می‌کند و هر سال به تریلیون‌ها پرسش جست‌وجو پاسخ می‌دهد. هدف این موتور جست‌وجو بیشترین جست‌وجو در کمترین زمان است. غول جست‌وجوی اینترنتی گوگل بیست‌ویکمین سالگرد تولد خود را در حالی جشن می‌گیرد که تاریخ واقعی تأسیس آن هنوز یک راز است و حتی این املا‌ی متداول گوگل که که دقیقاً از چه زمانی شروع به کار کرد، هرچند معمولاً تولد خود را ۲۷ سپتامبر هر سال جشن می‌گیرد. ایده ایجاد موتور جست‌وجوی جدید برای اولین‌بار در سال ۱۹۹۶ تحقق یافته و در سال ۲۰۰۲ برای اولین‌بار doodles را جشن گرفت. از بدو تأسیس، گوگل

گفتار

شایسته‌سالاری سد مهاجرت‌های یک‌سویه



وحید شقاقی‌شهری اقتصادمدان

● مهاجرت در کل دنیا امری قانونی است و نمی‌توان به آن به‌عنوان یک پدیده مذموم نگرست. و این روز‌ها که مدام خبر رفتن مردان و زنان ورزشکار و هنرمند و صاحب‌فکر شنیده می‌شود، باید مدنظر قرار گیرد، توجه به این نکته است که باید تلاش شود جلوی ازدست‌رفتن سرمایه‌های انسانی و فیزیکی گرفته شود و امکان حفظ سرمایه‌ها وجود داشته باشد. فراموش نکنیم به ازای نیروهای انسانی که از ایران می‌روند، معادلی برای بازگشت آنها نداریم. این در حالی است که در کشورهای بزرگی مانند هند و چین، مهاجرت سالانه رخ می‌دهد و تعداد زیادی مهاجرت می‌کنند، اما بعد از سال‌ها تحصیلات، زندگی، انباشت دانش و سرمایه به کشورشان برمی‌گردند. این‌گونه است که انگار هیچ اتفاقی با این مهاجرت‌ها نمی‌افتد و این شهروندان درعین‌حال در ارتباط با کشور خودشان هم هستند و شکل خوبی از مهاجرت در این کشور‌ها جریان دارد و منابع انسانی و سرمایه‌های فیزیکی از بیسن نمی‌روند و همه‌چیز سر جای خودش هست. می‌توان باور داشت هند و چین شیوه‌های خوبی برای مهاجرت‌های بی‌ضرر برای کشورشان را در پیش گرفته‌اند و می‌توانند نمونه‌های خوبی برای دیگر کشور‌ها باشند.

اما در ایران، خروج سرمایه از کشور را نمی‌توان فقط از منظر فیزیکی مورد بررسی قرار داد. فراموش نکنیم برای هر یک از منابع انسانی که مهاجرت می‌کنند، سال‌ها هزینه شده است، اما یکباره از کشورمان خارج می‌شوند و عموماً هم حالت یک‌طرفه و یک‌سویه دارد. امکان بازگشت مهاجران اندک است و به همین راحتی سرمایه مملکت را به دیگر کشور‌ها خواهند برد. واقعیت این است درست زمانی که ماحصل زحمت‌ها، حضور در دانشگاه و تحصیلات جوان قرار است به ثمر بنشیند، از ایران می‌رود. این در حالی است که می‌دانیم با مهاجرت از ایران در کنار سرمایه فیزیکی، سرمایه انسانی هم بیرون می‌رود. می‌دانیم برای ساخت و توسعه کشور، انباشت سرمایه انسانی بسیار مهم است. اما مهاجرت از آن مقوله‌هایی است که وقتی یک طرفه و بی‌بازگشت باشد، شکل مطلوبی نخواهد داشت. در این حالت مهاجرت خروج سرمایه انسانی و مالی است و ناطلوب؛ به‌ناچار مذموم دیده می‌شود. معنای دقیق این رفتن‌ها و برنگشتن‌ها خروج سرمایه انسانی در عمل خواهد بود. خروج انبوه سرمایه انسانی به عدد ریایی هم که بررسی شود، بیشتر از خروج سرمایه فیزیکی خواهد بود، چون برای هر یک از این کارشناسان و متخصصان نزدیک به ۲۰ تا ۳۰ سال هزینه شده و این‌گونه است که صرف این هزینه‌های هنگفت، خیلی بالاتر از سرمایه‌های فیزیکی است که از کشور خارج خواهد شد. اما «چه باید کرد؟»هایی را که به نظر می‌رسد کمتر شنیده می‌شود می‌توان در چند محور پیشنهادی خلاصه کرد. باید در داخل کشور، بوم‌زیست دانش‌بنیان فراهم شود که با‌رقه‌های امید از جهت درآمدی، رفاهی، آموزش، بهداشت و ارزش‌های سرمایه انسانی، محور قرار گیرد و از سوی دیگر شایسته‌سالاری از آن دست محوره‌هایی است که می‌تواند جلوی مهاجرت بی‌رویه را بگیرد و فراهم‌کردن امور رفاهی و ترسیم سرمایه مشخص در دوری جستن از مهاجرت تأثیرگذار خواهد بود.

باید همیشه تصویر روشنی برای کنترل مهاجرت پیش‌رویمان باشد و با یک تصویر ناگوار و بدبینانه از آینده بر دامنه مهاجرت افزوده می‌شود. درواقع مهاجرت باید دوسویه باشد؛ اینکه عده‌ای از ایران بروند، اما امکان بازگشت و درعین‌حال ارتباط در طول دوره مهاجرت برایشان فراهم باشد که این رفتن‌ها از مملکت به معنای خروج سرمایه تلقی نشود تا از سوی دیگر این رفتن‌ها و ماندن‌ها در کشور‌های دیگر به معنای انباشت دانش و بازگشت آن برای پیشرفت ایران به شمار آید. اگر غیر از این باشد، حتماً به ضرر کل کشور خواهد بود.

Google به بزرگداشت رویدادها اختصاص یافته است و تعطیلات ملی در سراسر جهان، تولد‌های چهره‌های مشهور و سالگرد‌های وقایع مهم مانند فرود‌ها به ماه همه مورد توجه قرار می‌گیرند. جست‌وجوی تصویر Google که اکنون بسیاری از آن به‌عنوان اولین امکان ردیابی تصاویر استفاده می‌کنند، در سال ۲۰۰۱ راه‌اندازی شده‌اند و Gmail نیز سه سال بعد دنبال شده است. گوگل وقتی توانست قدرت همه‌جانبه‌اش را به رخ بکشد که در سال ۲۰۰۶، به‌عنوان یک فعل به فرهنگ لغت اضافه شد و این کلمه اکنون در دایره زبانی قرار گرفته است.

